

نقد بر لیبرالیسم

دکترعلیرضا امینی



چکیده :

پیدایش تفکر لیبرالیسم که در تقسیم بندی میتوان آن را حوزه رهیافت های بنیادی قرار داد از نظریه های مطرح حتی در عصر حاضر است در این مقاله به تاریخچه پیدایش این نظریه و اصول مطرح شده توسط این ایده پرداخته شده است بر حوزه لیبرالیسم دو شکل نقد به صورت کلان وارد است در بحث اول که محور اصلی آن عدم دسترسی به اصول اولیه مطرح شده توسط تئورسین های این ایده در عمل بوده است با محوریت دو نقد اصلی از یعنی لیبرالیسم مبتنی بر ترس و پارادایم های موجود در این ایدئولوژی پرداخته خواهد شد و در بحث دوم با نگاه به خلأ ایجاد شده در این تئوری در میان مردم یعنی بحث خارج نمودن خدا و دین از زندگی افراد نقدی جدی بر لیبرالیسم وارد میشود یعنی این دو محور اساسی نقد بر لیبرالیسم می تواند پایه های نظری لیبرالیسم را زیر سوال ببرد و در نتیجه ناکارآمدی آن را به نمایش می گذارد.

کلمات کلیدی: لیبرالیسم، نقد لیبرالیسم، نقد دینی، نقد صاحب نظران غربی

مقدمه :

نگاه به حوزه لیبرالیسم به معنای نگاه به عملکرد غرب در حوزه جریان سازی جهانی است. غرب با توجه به مفهوم لیبرالیسم سعی داشته و دارد که در عرصه توضیح و ایجاد

ایده ها و تئوری های مرتبط با دولت ها محور اساسی آزادی شخصی را مهمترین هدف خود قرار دهد که البته این نگاه در لفظ بحث مهم و ارزنده ای است یعنی همان مفهومی که بر اساس آن هیچ کس نباید به سلامتی و زندگی و اموال دیگران آسیب برساند اما نکته حائز اهمیت در این نسخه غرب ایجاد نوعی خلأ است که این ایدئولوژی نمی تواند آن را به هیچ عنوان پوشش دهد لذا در تفکر لیبرالیسم به علت نگاه تک ساحتی به مقوله آزادی هیچ گاه این ایدئولوژی نتوانست پوشش کاملی بر حوزه ابعاد دیگر زندگی و حکومت ها ایجاد کند که می توان در دو حوزه اصلی این ضعف را مورد بحث قرار داد یک در ایده لیبرالیسم با توجه به نحله های ایجاد شده در این ایده متاسفانه در اموری که خود تئورسین های این ایده طراحی کرده بودند هیچگاه در عمل به اجرا در نیامد حتی به صورت نسبی نیز نتوانستند در خیلی از مبانی طراحی شده خود به حداقل های نسبی یک موفقیت برسد لذا در ظاهر با ارائه طرح های جذاب تئوری را آغاز نموده ولی در عمل به سمت عدم اجرا شدن با آسیب و نقد جدی در اجرای آن رو بر گردیدند که این موارد عدم موفقیت به تنهایی توان زیر سوال بردن بنیاد این ایده را جابجا کرده و نقدهای جدی را بر آن وارد نموده در دومین بحث که تفکر لیبرالیسم در جبران خلأ آن کاملاً عاجز مانده و آسیب جدی آن را امروز در جوامعی که حکومت ها و دولت های آن بر این مبنا شکل گرفتند به کرات قابل مشاهده و لمس است. مقوله مباحث متافیزیکی است که به علت نگاه پوزیتیویسمی این ایدئولوژی در عمل با کمبودی جدی برای جایگزینی این بحث رو برگردید که عمده بحث آن همان تفکر دین محور است. در این مقاله سعی گردیده با نگاهی کاملاً بی طرفانه و با تکیه بر نقدهای انجام شده بر این تفکر بنیادی نقاط ضعف آن مورد تحلیل و ارزیابی قرار گیرد و این یعنی اثبات عدم کارایی این نظریه در عرصه روابط دولت ها و ملت ها.

تعریف لیبرالیسم :

در معنای لغوی به معنی آزادی خواهی می‌باشد. واژگان *liberalism* (لیبرالیسم) به عنوان آموزه *liberal* (لیبرال) که منظور فرد معتقد به آزادیخواهی است، از واژه *liberteh* لاتین اشتقاق یافته‌اند. گاه واژه *freedom* نیز در متون به معنای آزادی به کار می‌رود. در کل لیبرالیسم به آرایه وسیعی از ایده‌ها و تئوری‌های مرتبط دولت اطلاق می‌شود که آزادی شخصی را مهمترین هدف سیاسی می‌داند.

بنیان گزاران این مکتب بر این باورند که مهم ترین موضوع آزادی بی شرط و قید امور انسان هاست.

اصول کلی لیبرالیسم :

در ایدئولوژی لیبرالیسم اصولی تحت اصول کلی قرار دارد که این تئوری بر مبنای همان اصول برنامه ریزی می‌گردد این ده اصول اصلی لیبرالیسم مبتنی بر موارد ذیل است:

- اصل اول : فرد و فردگرایی
 - اصل دوم : قانون و حکومت مشروطه
 - اصل سوم : تفکیک قوا
 - اصل چهارم : آزادی و حق انتخاب جامعه مدنی
 - اصل پنجم : نظارت و کنترل همیشگی مردم بر حکومت
 - اصل ششم : مقاومت در برابر قدرت
 - اصل هفتم : حق مالکیت خصوصی
 - اصل هشتم : عدالت اجتماعی براساس شایستگی
 - اصل نهم : تساهل و تسامح
 - اصل دهم : محدوده زندگی خصوصی و محدوده زندگی عمومی
- بر این اساس این نظر تصدیق می‌شد که هیچ کس نباید به سلامتی، زندگی و اموال دیگران آسیبی برساند و در غیر اینصورت برای همه امور و خواست خود آزاد است.

پیشینه تاریخی و فلسفی:

پیشینه تاریخی جنبش لیبرال برای به دست آوردن آزادی‌های سیاسی به سرکشی بارون‌های انگلستان علیه شاه می‌رسد که در ۱۲۱۵ به امضای "منشور بزرگ" انجامید به موجب این منشور، آزادی‌های شاه محدود و پاره‌ای از اختیارات به مجلس لردها واگذار شد. نظر فلسفی، نظریه‌های جان لاک، فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، در زمینه دولت و حقوق طبیعی، پایه نظری لیبرالیسم جدید را گذاشت؛ ولی پیشینه لیبرالیسم به عنوان یک جنبش اجتماعی و سیاسی بیشتر از دو قرن و نیم نیست که شکل گرفت و حالت اجرایی دارد.

لیبرالیسم به عنوان یک جنبش سیاسی در چهار قرن اخیر سیطره داشته است، گرچه واژه لیبرالیسم به عنوان ارجاع به این مکتب تا قرن نوزدهم رسمیت نیافته بود. به همین دلیل شاید اولین دولت مدرنی که بر پایه اصول لیبرالی بنیان نهاده شد، ایالات متحد آمریکا بود که در اعلامیه استقلال خود این نظریه رو عنوان نمود و آن را لازم الاجرا برای حکومت و حوزه سیاسی خود میداند

گونه های لیبرالیسم :

در بحث گونه شناسی لیبرالیسم در ابتدا به دسته بندی کلی میپردازیم و بعد به صورت موضوع از آنها نام برده میشود
در صورت کلی میتوان لیبرالیسم را به پنج گونه تقسیم نمود:

۱. لیبرالیسم فرهنگی: یعنی جانب داری از آزادی‌های فردی و اجتماعی - مثل آزادی اندیشه و بیان - و گسترش فرصت‌های آزادی و انعطاف پذیری اخلاقی و غیره.

۲. لیبرالیسم دینی: به این معنا که اصولا دین امری شخصی است و باورهای دینی احساس درونی و غایب از حواس انسان نیست، بلکه تجربه دینی مانند تجربه‌های حسی از احساس زنده و غیر غایب حکایت دارد. و حقایق دینی با هیچ مقطع تاریخی و فرهنگی خاصی گره نخورده است.

۳. لیبرالیسم اخلاقی: از آنجا که در لیبرالیسم هیچ قانون کلی اخلاقی وجود ندارد، لذا معیار تشخیص دهنده خوب و بد، خود انسان است. بنابراین، امیال ظاهری افراد همان امیال واقعی آنها است و باید مورد احترام قرار گیرد؛ یعنی لیبرالیسم اخلاقی، اعتقاد به یک آیین تساهل‌گرا، انعطاف‌پذیر و اباحی مسلک در آموزه‌های اخلاقی است.

۴. لیبرالیسم اقتصادی: یعنی حفظ آزادی اقتصادی و دفاع از حریم مالکیت خصوصی و سرمایه‌داری، و دخالت حداقلی دولت بر فعالیت‌های اقتصادی افراد، یا عدم دخالت دولت و هر عامل خارجی در اقتصاد افراد.

۵. لیبرالیسم سیاسی: بر اساس لیبرالیسم سیاسی، باورها و اعتقادات هر کس در حوزه فردی و شخصی محترم است. دولت باید زمینه را فراهم کند که هر شخص بتواند برای انجام مراسم مذهبی خود آزادی عمل داشته باشد.

این پنج‌گونه لیبرالیسم به صورت کلی تقسیم می‌گردد یعنی حوزه‌های که ایدئولوژی لیبرالیسم آن را تحت‌تاثیر خود قرار داده است

الگوهای لیبرالیسم :

به طور کلی چهار جریان مشخص را در اندیشه لیبرالیسم می‌توان مشخص کرد که شامل چهار نسل از متفکرین سده‌های ۱۸، ۱۹ و ۲۰ می‌شود.

۱) لیبرالیسم کلاسیک

به اوج تئوریک و حضور سیاسی و اجتماعی فعال آن در حدود نیم‌قرن ۱۸ هجدهم و سراسر قرن نوزدهم بوده است. از چهره‌های اصلی لیبرالیسم کلاسیک «جان لاک» و «آدام اسمیت» نام برد که در اصل پدران نظریه پرداز این نظریه می‌باشند

اصول اساسی لیبرالیسم کلاسیک محدود سازی حیطه دولت و قدرت حکومت به حفظ و حراست حقوق فردی و آزادسازی تجارت و مالکیت و نیروی کار از قیود سنتی بود.

آنها معتقد بودند نظام اقتصادی در حالت طبیعی تمایل به تعادل دارد. و خود به دنبال ایجاد تعادل ذاتی است و دخالت دولت حداقلی و محدود به حمایت از حقوق فردی است و بپیش از این نقشی ندارد.

۲) لیبرال دمکراسی

پس از انقلابهای ۱۸۴۸ آشکار شد که لیبرال کلاسیک تنها منافع بخش کوچکی از جامعه را تأمین می‌کند. فلذا لیبرالیسم می‌بایست خود را با مقتضیات دمکراسی جدید سازگار کند و آرمان‌های اصلی لیبرالیسم و اندیشه برابری را به طبقات اجتماعی گسترده‌تری بسط دهد.

فلسفه دمکراسی، که به تدریج با تعدیل لیبرالیسم پدید آمد شکل گرفت و مبنای لیبرال دمکراسی شد.

در این نظریه بر اصل مسئولیت گسترده دولت در برابر جامعه برای تأمین تفکر برابری تأکید می‌کند. یعنی نگاه یکسان بر حوزه های مرتبط؛ این جنبش در واقع به معنای تکمیل آرمانهای لیبرالیسم تلقی می‌شد.

چنانچه جرمی بنتام و جان استوارت میل به عنوان مدافعان این جنبش بیان می‌کردند دولت باید بکوشد تا حداکثر بهروزی و شادی را برای حداکثر مردم تأمین کند.

در تحول لیبرالیسم کلاسیک به لیبرال - دمکراسی آزادی منفی جای خود را به آزادی مثبت می‌دهد. یعنی در لیبرال دمکراسی آزادی یعنی توانایی انتخاب و قدرت برخورداری فرد از حقوق طبیعی خود در همه حوزه ها

۳) سوسیال لیبرال دمکرات

بحران در اقتصاد سرمایه‌داری آزاد در طی سالهای ۳۲ - ۱۹۲۹ که همراه با افزایش بیکاری، سقوط قیمت سهام شرکتها، ورشکستگی، رکود و کاهش در سرمایه گذاری خارجی و موجب افزایش دخالت حکومت در اقتصاد و تحول در ساخت دولت گردید.

کنیز معتقد بود که اقتصاد سرمایه داری آزاد نمی‌تواند تعادل عرضه و تقاضا را برقرار کند و از این رو ذاتاً ثبات است. از

همین رو دخالت دولت به منظور ایجاد تعادل در اقتصاد ضرورت می‌یابد یعنی حضور پر رنگ .

راه حل کنیز این بود که دولت باید قدرت خود را در زمینه وضع مالیات و افزایش هزینه عمومی به منظور تضمین تقاضای مؤثر و اشتغال کامل به کار گیرد.

در حقیقت اصطلاح «سوسیال دمکراسی» در آغاز در رابطه با جنبش سیاسی طبقه کارگری در اروپا به کار برده می‌شد و به مفهوم اجتماعی کردن دمکراسی بود. سوسیال دمکرات‌ها خواهان تشکیل یک دولت رفاهی در کشورهای سرمایه داری بودند. امروزه سازمان "انترناسیونال سوسیالیستی" مهم‌ترین سازمانی است که در سطح جهانی احزاب سوسیال دموکرات را (در کنار احزاب سوسیالیست دموکراتیک) دربر می‌گیرد.

۴) نئولیبرالیسم

نگرش محافظه کارانه جدیدی است که با رجوع به نظام بازار آزاد به مخالفت با ساختار دولت رفاهی پرداخته است. به نظر نئولیبرال‌ها اصول لیبرالیسم غیر قابل تفکیک از سرمایه‌داری می‌باشد و اقتصاد بازار آزاد شرط آزادی است. حذف دولت و فقدان هرگونه کنترلی بر مالکیت و همچنین پذیرفتن اصل مالکیت خصوصی نئولیبرالیسم گر چه کوششی است به منظور بازگشت به شرایط پیش از دولت رفاهی، لیکن خود محصول شرایط اقتصادی و سیاسی معاصر است. از نئولیبرالیسم‌ها ی مشهور می‌توان از فردریش هایک نام برد.

اما در مسیر شناخت انواع لیبرالیسم دو نوع تقسیم بندی را می‌توان انجام داد یعنی نوع لیبرالیسم‌ها را به دو دسته سنتی و جدید تقسیم نمود که به شرح ذیل می‌باشد:

الف : نحله های لیبرالیسم سنتی:

۱- انترناسیونالیسم لیبرال : (*Internationalism Liberal*)

ویژگیهای آن مواردی چون ضدهرج و مرج، استقرار صلح دائم، در این نحله محور فکری بر مبنای تلاش فرد در روابط بین الملل برای به ارمغان آوردن آزادی و عدل است و همچنین، دگرگونی در شعور مردم، تشکیل فدراسیونی برای استقرار صلح جهانی، تاکید

برجهانی شدن، خوشبین به نظام سرمایه داری و وجود نظم طبیعی، دست پنهان و اینکه پیگیری منافع شخصی منافع جمعی را به دنبال می‌آورد می‌باشد از چهره های شاخص این تفکر می‌توان به کانت، بنتام و آدام اسمیت اشاره کرد

در این مورد بنتام معتقد است :

در هیچ جابین تعارض ملت ها تعامل واقعی وجود ندارد و طرحهای صلح میتواند از سطوح خرد به سطح روابط بین الملل تسری پیدا کند و محور اصلی این لیبرال ایجاد نظم طبیعی است و منافع جمع تامین میشود در صورتیکه آزاد باشند

۲- ایدئالیسم : (Idealism)

در فاصله بین دو جنگ جهانی تحقق یافت و متاثر از جنگ اول جهانی ایدئالیسم یا ایدئالیستها خواهان جلوگیری از وقوع جنگ بودند . محورهای فکری آنها این است که خیلی به نظم طبیعی اعتقاد ندارند ، ریشه تعارضات را در امپریالیسم میدانند ، عدم اعتقاد به دست پنهان، صلح از طریق نهادهای بین المللی محقق میشود ، استثمار در سرمایه داران شکل میگیرد، برای رقابت گاهی حاضر به حذف دیگران هستند، بعد از فروپاشی جامعه ملل در اروپا قدرت شان از دسترفت، ایجاد صلح فرآیندی مدیریت شده است و برنامه ریزی میطلبند و باید صلح را در تک تک اعضای جامعه بین الملل تقویت کرد .

نکته : جنگ جهانی اول نشان دهنده این است که وابستگی متقابل نتوانست باعث جلوگیری از جنگ جهانی بین کشورها شود . از چهره های شاخص این نظریه میتوان به جی. ای. هابسون اشاره کرد

۳- نهادگرایی لیبرال : (Liberal Institutionalism)

از ۱۹۴۰ به بعد شروع شد . محورفکری آنها بر اساس اعتقاد به مواردی چون امورخارج از دست دول را نهادهای بین المللی حل میکنند ، کثرت گرایی را در اروپا و نهادگرایی را در آمریکا محقق کردند ، برهمکاریهای فرا ملی تاکید دارند ، تاکید دارند بر لزوم ترویج منافع ناشی از همکاری و همگرایی ، فروکاستن نقش دولت ها ، زمینه سازی برای پلورالیسم در آمریکا ، زمینه سازی برای تشکیل اتحادیه اروپا از طریق همگرایی در قالب اتحادیه زغال و فولاد .

از چهره‌های شاخص این نحله فکری میتوان تیرانی و هاسرلا نام برد

اما در نگاه دوم رویکردهای جدیدی را در لیبرالیسم مطرح میشود که میتوان به موارد فوق نام برد

ب : رویکردهای جدید در لیبرالیسم

۱- اینترناسیونالیسم نئولیبرال : Internationalism Neo-Liberal

این تفکر در اواخر دهه ۲۰ به وجود آمد . دول لیبرال هرگز با هم نمی جنگند و قائل به صلح جداگانه اند (محورفکری آنهاست) مخالف رژیم های اقتدارگرا ، دول لیبرال کمتر از صلح در جنگ منافع به دست می آورند ، طرفدار قدرتهای ستیزه جوی هستند . دولتهای لیبرال آنچه را که از طریق جنگ بدست می آورند کمتر از آن است که از صلح میگیرند پس صلح را می طلبند اما اکثر جنگهای که میان دولتهای لیبرال است برای دستیابی به ثروت میباشد . به طور کلی آنها اعتقاد به جهانی کردن لیبرالیسم و ریشه کن کردن اقتدارگرایی و توتالیترالیسم به عنوان عوامل موثر ظهور جنگ و تعارض در دنیا دارند و تاکید بر صلح دول لیبرال دارند و صلح جداگانه . (اینکه دول لیبرال با هم وارد جنگ نمیشوند)

۲- نئوایدئالیسم لیبرال : Neo-Liberalism

خیلی شبیه انترناسیونالیست های لیبرال اند . به شکل دموکراتیک حکومت و ایجاد وابستگی متقابل تاکید دارند ، معتقد به نظم طبیعی نیستند ، قائل به برنامه ریزی برای نظم و نهاد سازی اند ، بر دموکراتیزه کردن نهادهای بین المللی تاکید دارند ، به جهانی شدن به دید مثبت مینگرند ، تاکید بر دموکراتیزه کردن دولتها ، نهادهای سیاستها و سازمانهای جهانی دارند.

۳- نهادگرایی نئولیبرال : ۱۹۸۰ NeoLiberalInstitutionalism

این تفکر بر اساس تاکید بر نقش دولت ، بازیگر اصلی دولت است ، بازیگران غیردولتی فرعی هستند ، آنارشیزم بین المللی را قبول دارند ، اصل را بر امکان همکاری میدانند ، تاکید بر کاهش آنارشیزم از طریق نهادهای بین المللی دارند ، همگرایی افزایشی در نهادهای منطقه ای دارند ، منافع مطلق مهم تر از منافع نسبی است در اصل محوری اساسی این افراد بر این اصول استوار است

با توجه به این نحله و تغییراتی که در طول زمان شکل گرفته این ایدئولوژی نتوانست به حداقل های خود در عرصه اجرا برسد با توجه به شکل ظاهری جذاب خود نقد های جدی بر آن وارد است از محوری اعتقادی خود در حوزه عملی به جد دور مانده است به همین منظر موارد نقد را مروری خواهیم داشت در اصل محور نقد این تفکر را در دو محور کلی میتوان دنبال نمود

۱- نقد های بر محور نوع عملکرد در حوزه دولت و ملت که این تفکر نتوانسته به حداقل های اصول اعتقادی خود برسد و در عمل با بحران جدی روبرو گردیده که بیشترین آنها نقدهای متخصصین غربی است که خود در متن این تفکر بودند

۲- مورد دوم نقدی است که بر خلأ ایجاد شده بر اساس این تفکر در جامعه شکل میگیرد با شکل گیری این تفکر اساساً بحث های متافیزیکی نادیده گرفته شده یعنی خدا و اعتقاد به دین از جامعه گرفته شده و کلیه باورهای دینی به محورهای شخصی تبدیل گردیده

۱- نقد هایی بر اساس عدم نتیجه گیری اصول لیبرالیسم در عمل :

الف : ناکارایی سازوکارهای جلوگیری از جنگ

در تفکر این ایدئولوژی اصل بر ایجاد سازکارهای بود برای جلوگیری از جنگ در عرصه بین الملل که در عمل حتی با شکل گیری این ایده در عرصه دولت ها و قدرت ها باز نتوانست از جنگ ها جلوگیری کند

ب : عدم پیشبینی

با توجه به نگاه پوزیتیویسمی، این ایده نتوانست الگوهای مناسبی را برای پیش بینی از اتفاقات آینده طراحی نماید و اساسا در تحلیل آینده با اشتباهات جدی روبرو گردید

ج : ناکامی

این نظریه در عمل با ناکارایی روبرو شد و در رسیدن به خواست های خود با ناکامی روبرو گردید و نتوانست به حداقل های خواست خود برسد

د : عجز در تحلیل و عدم تطابق با واقعیتها به سبب افراط در آرمانگرایی

عملا این نظریه در تحلیل و تطبیق آن با واقعیت دچار بحران جدی گردید و دلیل اصلی آن به سبب افراط بسیار در آرمانگرایی عملا در تحلیل درست به مشکل خورد و نتوانست در فهم واقعیت موفق باشد

ه : زیرسوال رفتن ایده پیشگیری جنگ توسط نهاد برتر، جنگ سرد

ایده پیشگیری جنگ توسط نهادهای برتر در دنیا که توسط این تفکر ارائه گردید نتوانست جلوی جنگ ها را بگیرد نمونه ای این بحث شروع جنگ سرد در دنیا بود

و : ناکارایی سازمان ملل و سازمانهای جهانی برای ایجاد صلح، نظم و امنیت

سازمانهای که در دنیا توسط این ایدئولوژی شکل گرفت تا صلح بین المللی را ایجاد کند نتوانست در این امر موفق شوند لذا این ایده نیز در عمل با شکست مواجه گردید

ز : نظریه هژمون اقتصادی

طبق نظریه ثابت هژمونیک برای بوجود آوردن توسعه کامل اقتصاد لیبرالی بازار جهانی یک هژمون یعنی یک قدرت حاکم نظامی و اقتصادی مورد نیاز است و در صورت افول هژمون اقتصاد جهانی با بحران های مختلف مواجه می شود. با این حال عده ای بر این باورند که حتی در صورت افول هژمون می توان اقتصاد جهانی را مدیریت کرد و این کار بوسیله همان نهادهایی انجام می گردد که در دوران هژمونی ایجاد شدند. نمونه آن پس از افول هژمونی نقش ایالات متحده آمریکا اقتصاد جهانی متأثر شد اما از هم نپاشید.^۱

ح : بحرانهای اقتصادی و ناکارآمدی تز لیبرال

این تفکر به دنبال طرحی های بین المللی برای جلوگیری از بحرانهای اقتصادی بود این تز نیز در عمل با شکست روبرو گردید مانند بحران اقتصادی در سال ۱۹۲۹ که به طور جدی این ایده را در عمل زیر سوال برد

نقد لیبرالیسم بر اساس دو نویسنده غربی :^۲

الف : جان گری در مقاله دو لیبرالیسم مبتنی بر ترس خود در نقد لیبرالیسم معتقد است

ریشه تفکر لیبرال، نه در عشق به آزادیست و نه در امید به ترقی، بلکه در ترس است. ترس از دیگرانسانها و ترس از صدماتی که آنها در جنگهای خارجی و داخلی به هم وارد می کنند.

یک طرح لیبرالی درصدد کاهش هراسی است که انسانها خود [از طریق جنگ] برای یکدیگر فراهم می کنند.

لیبرالیسم هرگز طرز حکومت خاصی را تنها شکل مشروع حکومت کردن برای بشریت نمی پندارد و رژیم های سیاسی را برمبنای تایید آموزه حقوق بشر جهانی یا نظریه عدالت ارزیابی نمی کند.

همچنین این فرض را که نهادهای دموکراتیک تنها پایه ی اساسی برای دولتهای مشروع هستند را در این بحث رد می کند.

^۱ دکتر احمد ساعی و دکتر فرزاد پیل تن، نظریه ثابت هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چندجانبه

^۲ Two liberalism of fear : John Gray

لیبرالیسم به دموکراسی به عنوان تنها یکی از رژیم‌های مشروع و قانونی در جهان متأخر مدرن نگاه می‌کند و امیدها و انتظارات پروژه روشنگری مبني بر همگرایی همی انسان ها از طریق دموکراسی را -که اخیراً نیز دوباره توسط فرانسیس فوکویا مطرح شده است- تایید نمی‌کند.

هابز صراحتاً معتقد بود که گذشته از احساسات بشری خودستایی و غرور، مانع اصلی در راه دستیابی به مصالحه موقت ادعای دسترسی به حقیقت در مورد موضوع ایمان بوده است. درحالی که حاکمیت به هیچ وجه نباید چنین ادعایی را طرح کند و یا بر مبنای آن عمل نماید. حاکمیت نباید به هیچ دیدگاهی متعهد باشد بلکه صرفاً باید درصدد ایجاد همزیستی مسالمت آمیز میان دیدگاه‌های گوناگون موجود در جامعه باشد. پس پروژه لیبرال برنامه‌ای برای پیشرفت جهانی نیست بلکه جستجویی است برای صلح

در این نوع از لیبرالیسم مبتنی بر ترس‌نهادهای دولتی عامی برای وحشت و ترس نیستند بلکه آنچه مایه ترس است، شرایط آنارشی است که در آن زندگی انسان توسط _ یعنی مرگ به دست شخصی دیگر_ کنترل می‌شود

چنین لیبرالیسم مبتنی بر ترس خود را به عنوان لیبرالیسمی غیرجاء طلب و محبوب نشان می‌دهد که فاقد امیدها و آرزوهای خاص‌گرایانه بعضی گونه‌های لیبرالیسم است

این لیبرالیسم مبتنی بر ترس هابزی به دلیل بی‌تفاوتی نسبت به اعتقادات شخصی افراد، ذاتاً در مورد تنوع جوامع و سیاستها متساهل است.

این نوع لیبرالیسم نظام سیاسی دموکراتیک را تنها به عنوان یکی از چندین شیوه بالقوه و یا بالفعل برای مدیریت و اداره تضادها به رسمیت می‌شناسد و مشروعیت جهان شمول دموکراسی را رد می‌کند

تقریباً تمام نظریه‌های لیبرالی امروز، برنامه‌ای برای محدود کردن دولت‌اند با این حال در شرایط جوامع مدرن متأخر لیبرالیسم ضد دولت با افزایش معنادار اعمال کامل سرکوب گرانه

در جامعه رو به رو است، بدون اینکه افزایش معنا داری در امنیت شهروندان مشاهده شود.

لیبرالیسم مبتنی بر ترس نوع دوم یعنی همان لیبرالیسمی که کسانی چون راولز نوزیک، دورکین هایک، و بسیاری دیگر ارائه می‌کنند، براساس ترس از دولت استوار است و به همین دلیل نیازهای ما را در زمانه‌ای که دولت‌ها به تدریج ضعیف شده و حتی شاید تبدیل به نهادهایی بی اثر می‌شوند، برآورده نمی‌سازد.

یعنی لیبرالیسمی که ادعای بنیادگرایانه «ارزش‌های غربی» را دارد و دولت را به عنوان وسیله‌ای برای دفاع در مقابل ارزش‌های تهدیدآمیز به کار می‌گیرد.

فلسفه لیبرالیسم سیاسی متعارف که امروزه بر آن اجماع وجود دارد، از اقتدار جهان شمول حقوق بشر لیبرالی، زندگی اخلاقی فردگرا و در اغلب موارد بازار آزاد سرمایه داری حمایت می‌کند. این نوع از لیبرالیسم در بستروابط بین الملل، گونه‌هایی از امپریالیسم لیبرال را ایجاد می‌کند.

قدرت و مرکزیت در گفتمان سیاسی معاصر امریکا و کنش لیبرالیسم دگرگونه مبتنی بر ترس سلطه‌ای خطرناک است زیرا هیچ طرح سیاسی جهانی نمی‌تواند بدون دشمن به حیات خود ادامه دهد و در جهانی که به طرز غیرقابل تغییری متنوع است، چنین دشمنانی به سرعت یافت می‌شود

این نوع از لیبرالیسم مبتنی بر ترس از «اصلاحات رفاهی» حمایت می‌کند که نتیجه‌اش محرومیت اجتماعی است و مدافع سیاست‌های کیفری است که در آن حبس عمومی به عنوان نهاد مرکزی کنترل اجتماعی پذیرفته می‌شود.

این لیبرالیسم دگرگونه مبتنی بر ترس نمی‌تواند باعث ایجاد هیچ نوع مصالحه موقت در جوامع مدرن متأخر شود که خود در آن به وجود آمده و رشد کرده است. برعکس این لیبرالیسم پایه و اساسی ایدئولوژیک برای جدایی و تفکیک اجتماعی و ستیزهای فرهنگی را فراهم می‌کند.

واقعیت ترسناکی که لیبرالیسم مسلط معاصر از منظر جوامع غربی به آن اشاره می‌کند عبارت است از تنوع چندمرکزی جهان پس از توتالیتاریسم. در جهان مدرن متأخر، اهمیت تمام ایدئولوژی‌های غربی در حال کاهش یافتن است و نهادهای غربی به عنوان مرحله‌نهایی‌مدرنیته کارکرد خود را ازدست داده اند. این لیبرالیسم دگرگونه مبتنی بر ترس می‌کوشد برداشت مبتنی بر انحطاط غربی را پنهان نگاه دارد. این نوع لیبرالیسم دگرگونه مبتنی بر ترس در عرصه روابط بین الملل واکنشی است به ازدست رفتن هژمونی جهانی غرب و در عرصه سیاست داخلی، تلاشی است برای احیای فرهنگ ملی که به طرز غیرقابل جبرانی ناپدید شده است

قدرت و مرکزیت در گفتمان سیاسی معاصر امریکا و کنش لیبرالیسم دگرگونه مبتنی بر ترس سلطه‌ای خطرناک است زیرا هیچ طرح سیاسی جهانی نمی‌تواند بدون دشمن به حیات خود ادامه دهد و در جهانی که به طرز غیرقابل تغییری متنوع است، چنین دشمنانی به سرعت یافت می‌شود.

لیبرالیسم ترسان مسلط امروزی، نه تنها راه حل نیست بلکه خود بخشی از مشکل است. این لیبرالیسم با وابسته کردن مشروعیت نهادهای سیاسی بر ایدئولوژی‌های زودگذر و رقیب مثل نظریه‌های متکبرانه حقوق و انتظارات بی‌اعتبار و شنگری مبني بر ایجاد تمدنی جهانی همه کسانی را که به این عقاید مرکزی جهان‌بینی اوایل عصر مدرن متعهد نیستند، حذف می‌کند در حالی که چنین اعتقاداتی در عصر حاضر برای اکثر انسان‌ها معتبر نیستند. این عقاید مانند همه عقاید سکولار غربی در حال ازدست دادن نفوذ خود در سراسر جهان است.

ب : گاوس در نقد لیبرالیسم در مقاله ای به بحث دو آزادی می‌پردازد^۳

پارادایم های لیبرالی، مانند لاک، نه تنها مدافع اصل بنیادی لیبرال است، بلکه معتقدند که محدودیتهای موجه بر آزادی کاملاً معتدل هستند. تنها یک دولت محدود شده را میتوان با این

^۳ Gaus, Gerald and Courtland, Shane D., "Liberalism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring ۲۰۱۱ Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <http://plato.stanford.edu/archives/spr۲۰۱۱/entries/liberalism/>.

نظریه توجیه نمود ؛ در واقع ، وظیفه اصلی دولت ، صیانت از آزادی برابر شهروندان است .

آزادی منفی

برای برلین و پیروانش، قلب آزادی (مفهوم اصلی آزادی) فقدان اجبار توسط دیگران است در نتیجه، تعهد دولت لیبرال به صیانت از آزادی است ، در اصل ، کارتضمین این که شهروندان بدون داشتن توجیه های استوار یکدیگر را مجبور به انجام عملی ننمایند.

• آزادی مثبت

که یک فرد میتواند غیر آزاد باشد اگر در معرض اجبار و اشتیاقی قرار گیرد که کنترل شدنی نباشد . به بیان گرین ، چنین شخصی ... در وضعیت برده ایست که تابع آزادی دیگری است، و نه خودش. آزادی جمهوری خواهانه در این دیدگاه، متضاد آزادی سلطه است.

برخلاف آزادی مثبت مبتنی بر نظر گرین ، آزادی جمهوری خواهانه است که در درجه اول ، خود مداری عقلانی نیست ، تحقق سرشت واقعی خود ، یا تبدیل شدن به خود برتر شخص نیست.

برخلاف آزادی منفی ، آزادی جمهوری خواهانه در درجه اول بر حساسیت دفاع به دخالت ، به جای دخالت واقعی (۷۷ ه پتی، ۱۹۹۶) متمرکز شده است.

شکستگی نظریه سیاسی لیبرال بر مفهوم آزادی است. بسیاری بر این باورند که لیبرالیسم نمیتواند خود را از تعهدات موضوعات بحث برانگیز متافیزیکی (همپتون، ۱۹۸۹) یا معرفت شناختی (راز ۱۹۹۰) خلاص کند.

لیبرالیسم در نهایت یک نظریه پوچ گرا است برایشان اینگونه استدلال می کنیم که این تحول نمی تواند به موفقیت دست یابد: لیبرال ها، در نظر آنان، با نظریه ارزش ذهنیت گرا یا تکثرگرا درگیر اند، و هیچ حقی در آن پدیدار نمی شود.

شکستگی لیبرالیسم در بسیاری از مسائل وجود دارد مانند ماهیت آزادی، نسبت به اموال و دموکراسی در یک جامعه عادلانه، جامعیت و دسترس ایده آل لیبرالی. بدیهی است که همه این نظریه آزادی به پایه ارزش سیاسی استوار است. دموکراتهای رادیکال تأکید دارند بر ارزش مهم برابری، و از سوی دیگر اجتماع کمونیست از طرفداری لیبرال ها از آزادی شکایت دارند که باعث تخریب ارزش های سنتی، تقوا و نیز خود نظم اجتماعی است جدای اختلافات درون مرزی، لیبرال به رد این مفاهیم از حق سیاسی می گراید اینجا با یک سوال روبرو میگردیم

آیا اصول سیاسی لیبرال برای تمام جوامع سیاسی قابل توجیه است ؟

در قانون مردم ان را استدلال میکنند که این گونه نیست . به گفته راولز در یک جامعه سلسله مراتبی محبوب میتواند وجود داشته باشد که بر اساس تصور از مفهوم لیبرالی یعنی برابری و آزادی تمام افراد نباشد با توجه به این، مفهوم کامل لیبرال از عدالت نمیتواند از ایده های مشترک از این ' مردم ' ساخته شود ، هر چند حقوق اساسی بشر، به طور ضمنی در این ایده از یک ساختار اجتماعی تعاونی تشکیل شده که به تمام ملتها اعمال میشود. اما در عمل به این موفقیت نمیرسد و این ضعف جدی در این ایده است

۲- نقد دینی :

منظور اصلی نفی، خدا و وحی و خارج نمودن دین و احکام دین از حوزه زندگی اجتماعی و تمامی شئون می باشد که به جایگزینی قوانین وضع شده توسط افراد (قدرتها) می انجامد. به طور نمونه در غرب دین به سه شکل در بین مردم نهادینه گردیده یک دین به عنوان یک امر شخصی محاسبه میگردد و اهمیت آن فقط برای حوزه شخصی مهم است در اعمال زندگی و دنیا جایگاهی ندارد دو دین مانند مسکنی عمل میکند که فقط جهت آرامش روحی در شرایط بحرانی که عقل و امکانات دنیایی نتواند کار کند به مثابه یک قرص مسکن عمل میکند که میتواند لحظه ای انسان را آرام کند ولی در مان اصلی در کار نیست و مقطعی عمل میکند اما بدترین شکل که ترویج گردیده دیدن دین به عنوان یک جادو و خرافات است که مدام نیز توسط طراحان

غربی و دول لیبرالی ترویج میشود تا نهاد دین که میتواند باعث بروز انگیز و جلوگیری از سرسپردگی و بردگی و ایجاد تفکر انسانی اهمیت به هم نسل میباشد به وجود آید و انسان به موجودی مکانیکی بی توجه به معقوله خدمت به ممنوع برسد و درگیر حوزه عملکرد دولت ها و خلاف آنها و برخورد با حاکمان زر و زور نگردد

در حوزه اخلاق نیز لیبرالیسم به رغم ظاهر مطلوبش، توجیه کننده جنایات، فردی و سیاسی و اجتماعی صاحبان قدرت است. وقتی هیچ قانون کلی «خوب و بد» وجود نداشته باشد و ملاک تشخیص انسانها و امیالشان باشد، هیچ جنگ، ترور، جنایت، تهاجم، چپاول و ... نیز بد نخواهد بود و کسی نمیتواند به طور کلی ظلم را محکوم کند). میگویند: این عمل یا عملیات از نظر شما بد بود، از نظر ما خیلی هم خوب بود. نبود معیار ثابت در حوزه اخلاق این تفکر را از بین برده است

نتیجه :

چنین شرایطی هیچگاه واقعیت خارجی نخواهد یافت. همین که دولتها با سرمایه‌گذاری و نقش‌آفرینی در بانکها و بورسها (مثل وال استریت و ...) حضور داشته باشند و یا دست کم قوانین مالیاتی یا گمرکی را وضع کنند، این نوع لیبرالیسم غیر واقعی می‌گردد. چرا امروزه در جهان سرمایه‌داری غرب که مدعی لیبرالیسم اقتصادی است، همه‌ی بحران و وظیفه‌ی کنترل و رفع آن بر عهده‌ی دولتها می‌باشد؟! و البته همه می‌دانند که حکومتها و دولتهای واقعی در غرب، همان صاحبان سرمایه هستند که حکومت را نیز در اختیار می‌گیرند. لذا به رغم رأی‌گیری‌های دمکرات مآبانه، حکومتها همیشه تحت امر سرمایه‌داران حرکت می‌کنند و نه آرا و خواست مردم. تفکر لیبرالیسم در عمل با شکستی جدی روبرو گردیده که نشان دهنده این است که این نظریه نمی‌تواند نسخه مکناسبی برای حکومت و قوانین مرتبط با این حوزه برای ایجاد یک جامعه امن و یک جامعه بین‌المللی مبتنی بر روابط یکسان باشد

منابع :

۱- ساعی ، احمد و پیل تن، فرزاد ، نظریه ثابت هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چند جانبه، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۱۳۹۰

۲- *Two liberalism of fear* : John Gray

۳- Gaus, Gerald and Courtland, Shane D., "Liberalism", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring ۲۰۱۱ Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <http://plato.stanford.edu/archives/spr۲۰۱۱/entries/liberalism/>.

۴- بیلینس جان، جهانی شدن سیاست : روابط بین الملل در عصر نوین، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر، تهران ۱۳۹۲

۵- دانشنامه آزاد ویکی پدیا

